

## سوژه ناخود آگاه

به دو دلیل لاکان را نمی‌توان یک ساخت‌گرا، به معنای دقیق کلمه دانست. نخست؛ ساخت‌گرایی قصد دارد سوژه را به کلی نادیده انگارد و به آن تنها به عنوان اثری از ساختار نمادین نگاه کند، در حالی که لاکان موقعیت سوژه را در ارتباط با نظم نمادین قرار می‌دهد و آن را به اثری از ساختار نمادین یا زبان فرونمی‌کاهد. دوم، برای ساخت‌گرایی، ساختار تام است در حالی که برای لاکان، ساختار - ساختار نمادین - همیشه ناتمام است. همیشه پسماندی هست؛ پسماندی که از ساختار نمادین بیرون می‌زند. چیزی که از قواعد ساختار نمادین تخطی می‌کند، سوژه و اژه است.

در سمینار ششم لاکان (۱۹۶۴)، تغییر جهت بسیار مهمی در کار وی پدید آمد. لاکان قصد داشت فهم خودش از ناخودآگاه را که بر بنیاد زبان و ساختار شکل گرفته بود از فهم فروید متمایز سازد. به علاوه، وی دو مفهوم بیگانگی<sup>۲</sup> و انفکاک<sup>۳</sup> را جایگزین دو ردهٔ زبان‌شناختی استعاره و مجاز نمود. می‌توان مشاهده کرد که فرآیندهای بیگانگی و انفکاک بسیار همبستهٔ مفاهیم روانکاوانهٔ میل<sup>۴</sup> و رانه<sup>۵</sup> اند. برای کمک به درک بیشتر شما از این مفاهیم دشوار به خوانش لاکان از نمایشنامه هملت اثر ویلیام شکسپیر نگاهی خواهیم انداخت.

## شکل‌گیری ناخودآگاه

به زعم فروید ناخودآگاه اساساً باز نمود است، به این معنا که شامل گرده‌برداری‌های حافظه از آسیب‌ها و تجربه‌های کودکی است. فروید در دوران کاری‌اش چند مدل مختلف از ذهن ارائه نمود؛ مدل اقتصادی یا پویای امیال قوی که خاستگاهشان ناخودآگاه است و تلاش می‌کند طنینی در خودآگاه داشته باشند. مدل موضع نگاشتی خودآگاه، پیش‌آگاه و ناخودآگاه و سرانجام مدل ساختاری، id (شیطونه)، خود و فراخود. به طور مشابه لاکان تعاریفی از ناخودآگاه به دست داد و تأکید کرد که این مفهوم‌سازی‌ها در طول دوران کاری‌اش تغییراتی زیادی یافته‌اند. لاکان سه تعریف زیر از ناخودآگاه را در طول دوران کاری‌اش به دست داده است:

ناخودآگاه به مثابه شکاف یا گونه‌ای گسست؛

ناخودآگاه به مثابه نظامی ساخت‌مندی همچون زبان؛

ناخودآگاه به مثابه گفت‌مان دیگری بزرگ<sup>۶</sup> (Other).

نخست اجازه دهید برداشتمان از ناخودآگاه را روشن سازیم.

به زعم لاکان، روان‌کاوی یک علم است. علم سوژه ناخودآگاه است و این سوژه نخستین بار در قرن هفدهم و به وسیله آغازگر فلسفه مدرن رنه دکارت<sup>۷</sup> (۱۶۵۰ - ۱۵۹۶) پدیدار گشت.

لاکان شرح می‌دهد که ناخودآگاه فرویدی وارث مستقیم سوژهٔ دکارتی و در پاره‌ای مواقع برداشتهای سایر فیلسوفان از این سوژه است.

دکارت در تأملات<sup>۸</sup> (۱۶۴۲) می‌پرسد، چگونه می‌توانیم از حقیقت باورها و در کمان از واقعیت اطمینان حاصل کنیم؟ وی پاسخ می‌دهد که ما تنها در صورتی می‌توانیم به طور علمی به این مهم نایل آییم که هر چیزی را که مایهٔ شکمان می‌شود رد کنیم تا آنچه را که باقی می‌ماند به مثابه حقیقت ببینیم. ایراد این تفکر در این است که این نظریه می‌تواند شخص را دچار عدم قطعیت و مشکلاتی کند که در نقطه شروع با آن‌ها دست به‌گریبان نبود.

ممکن است کسی که مجبور است این گفتهٔ دکارت که «هیچ چیز در دنیا وجود ندارد، نه آسمانی، نه زمینی، نه ذهنی و بدنی» را بپذیرد. وی بعدها نتیجه گرفت که همهٔ آنچه می‌توانیم در مورد آن قطعیت داشته باشیم وجود خدا و نفس خویشمان است:

## میل هملت<sup>۱</sup>

سین هومر  
ترجمه: رفیق نصرتی

«پس هیچ شکی وجود ندارد که اگر او مرا فریب می‌دهد من هستم و هر قدر هم که مرا فریب دهد تا وقتی که می‌اندیشیم چیزی هستم هرگز نخواهد توانست کاری کند که من هیچ نباشم. به نوعی که پس از تفکر دقیق در مطلب و بررسی همه چیز سرانجام باید به این نتیجه‌گیری قطعی و ثابت برسیم که این قضیه که من هستم، من وجود دارم، هر بار که آن را ادا یا در ذهن تصور می‌کنم، ضرورتاً حقیقی است.» (دکارت، ۱۹۶۸ / ۱۰۳ : ۱۶۴۲)

به بیانی دیگر، چنان‌که اسلاوی ژیزک<sup>۹</sup> نیز به آن اشاره می‌کند، از منظر لاکانی تنها چیزی که شخص می‌تواند در مورد آن قطعیت داشته باشد این است که یک شخصی وجود ندارد. اجازه دهید کمی این مسئله را روشن کنیم. فروید مادامی که از موقعیت شک می‌آغازد دکارتی باقی می‌ماند. دکارت از موقعیت شک حرکت می‌کند و به موقعیت قطعیت ذهن آگاه می‌رسد، این در حالی است که فروید در مسیری کاملاً مخالف حرکت می‌کند و تکیه‌اش در این مسیر بر شکی است که بستر قطعیت است.

از نظر فروید، ایدهٔ بنیادی روان‌کاوی این است که بخش اصلی فعالیت‌ها و حیات ذهن خارج از دسترس خودآگاهی باقی می‌ماند. وی در مثال مشهورش برای روشن کردن برداشتش از ذهن انسان از تصویر تکه یخ

شناور استفاده می‌کند. همیشه تنها بخش کوچکی از تکه یخ قابل مشاهده است و بخش اعظم آن در زیر آب در حالی که شناور است، پنهان می‌ماند. به زعم لاکان اگر تعریف فروید از ناخودآگاه را بپذیریم آن‌گاه باید حکم مشهور دکارت - من می‌اندیشم، پس هستم را به صورت «به واسطه این حقیقت که شک می‌کنم، پس مطمئن می‌شوم که می‌اندیشم» (۳۵: ۱۹۷۳-۱۹۷۹) بازنویسی کنیم. قطعیت خودآگاه همیشه واجد چیزهایی غیر از آن است، همچون شک، همچون ناشناخته‌ها و مجهولات یا آنچه فروید ناخودآگاه نامید.

بنابراین برای لاکان، تنها چیزی که پس از فروید، می‌توانیم در مورد آن قطعیت داشته باشیم این است که سوژه ناخودآگاه به گونه‌ای خود را می‌آراید که به نظر برسد پیش از رسیدن به قطعیت، می‌اندیشد. (همان، ۳۷)

در این معنا، ناخودآگاه پیشاهستی شناختی است، نه پرسشی در باب هستی یا بودن یا نبودن و بیش از آنکه امری تصدیق نشده باشد، یک شک دکارتی ناشناخته است. ما باید بدانیم که ناخودآگاه عمل شک کردن به معنای دقیق کلمه نیست؛ چنان‌که در این حالت یک سوژه موجود مسلم فرض گرفته می‌شود. ناخودآگاه آن امر ناشناخته است که در پیرامون شک گسترده است.

### ناخودآگاه به مثابه شکاف یا گسست

لاکان می‌نویسد؛ ناخودآگاه باید در تجربه گسست میان درک و آگاهی فریافت شود در حالی که مکان این گسست را نمی‌توان در چارچوبی زمانی گنجانند... فروید اما به گونه‌ای متفاوت می‌اندیشد...» (همان، ۵۶)

به زعم فروید ما زمانی بی‌به وجود ناخودآگاه می‌پریم که دقیقاً در حالتی ظاهر می‌شود که مکانیسم‌های دفاعی آگاهی، در ضعیف‌ترین حالت خودشان هستند؛ به طور مثال، از طریق رؤیا، زمانی که ما در خوابیم، در لغزش‌های زبانی، زمانی که چیزی می‌گوییم که دقیقاً چیزی نبوده که می‌خواستیم بگوییم، در خلال بازگویی لطفه‌ای که برخلاف انتظار ما نکات زیادی از درون ما را لو می‌دهند و بالاخره در خلال بازگویی مسائلی که علامت بیماری یا فشار ذهنی ماست. به زعم فروید تمام مواردی که به آن‌ها اشاره گردید در گفتارها و تجربیات روزمره ما حاضرند و بیانگر فرایندهای پیرامون ذهنی خودآگاه‌اند. متونی از فروید که در آن به مسئله زبان اشاره شده است عبارتند از: تفسیر خواب<sup>۱۰</sup> (۱۹۰۰)، روان‌کاوی زندگی روزمره<sup>۱۱</sup> (۱۹۰۱) و لطیفه‌گویی و رابطه آن با ناخودآگاه<sup>۱۲</sup> (۱۹۰۵). در سمینار ششم، لاکان به این متون وفادار است و برای تعریف ناخودآگاه از مفاهیمی همچون اختلال<sup>۱۳</sup>، ناتوانی<sup>۱۴</sup> و چاک خوردن<sup>۱۵</sup> استفاده می‌کند. [به زعم لاکان] ناخودآگاه خودش را از طریق این نقاط که در آن زبان دچار گسست و توقف می‌شود، ظاهر می‌سازد و باز به زعم وی، ناخودآگاه دقیقاً این شکاف یا گسست است که در زنجیره نمادین ایجاد می‌شود. پس آنچه لاکان در باب ناخودآگاه می‌گوید که ناخودآگاه ساختاری شبیه زبان دارد، چه معنایی دارد؟

### ناخودآگاه ساختاری شبیه زبان دارد.

اینکه ناخودآگاه ساختاری شبیه زبان دارد، انگاره بنیادی اندیشه لاکان در باب ناخودآگاه است و بی‌راه نیست اگر بگوییم تأثیرگذارترین ایده وی بر علم روان‌کاوی، ادبیات و مطالعات فرهنگی است. فروید ناخودآگاه را ساختی بدون نحو و دستور زبان خاص می‌پنداشت؛ ساختی بدون زمان‌مندی و تناقض. آیا پنداشت فروید دقیقاً عکس تصور لاکان نیست؟ به زعم فروید، تمام سطوح ذهنی حاوی ایده‌ها (بازنمودها) یا ایده‌ها و اثرهای آن‌ها (انرژی) است و در این خصوص وی، بین نمود - کلمه<sup>۱۶</sup> که فرآورده فرآیندهای ثانویه ذهن خودآگاه است و نمود - شیء<sup>۱۷</sup> که

فرآورده فرآیندهای نخستین ناخودآگاه است، تمایز قائل می‌شد. این انگاره‌های دشوار بود که فروید هیچ‌گاه به طور مشخص آنچه در این باره مدنظر داشت را تشریح نکرد. بسیاری از منتقدان فاصله‌گذاری فروید بین فرآیندهای نخستین و ثانویه را به مثابه این گرفته‌اند که اندیشه خودآگاه دل‌مشغول زبان است در حالی که ناخودآگاه دل‌مشغول تصاویر و احساسات است. لاکان با این تفسیر کاملاً مخالف است. به زعم لاکان، ناخودآگاه به وسیله زنجیره‌ای از دال اداره می‌شود که به مثابه زبان، تصاویر حسی را به ساختار ترجمه می‌نماید. ما ناخودآگاه را تنها از طریق گفتار و زبان می‌توانیم بشناسیم؛ بنابراین روابط مشابه با آنچه بین عناصر زبانی وجود دارد تا بین عناصر ناخودآگاه وجود دارد. ما پیش‌تر دیدیم که چگونه ناخودآگاه از طریق عملکرد سوژه درون نظم نمادین شکل می‌گیرد. ناخودآگاه لاکانی، نه ناخودآگاه فردی است، آن‌گونه که در اندیشه فروید بود و نه ناخودآگاه جمعی است، آن‌گونه که کارل گوستاو یونگ، ناخودآگاه را مخزن یا گنجینه‌ای از تصاویر اسطوره‌ای (که‌ن الکوها) و میراث نژادی تعریف می‌نمود. ناخودآگاه لاکانی تأثیر نظم نمادین فرا - فردی روی سوژه است. از این تعریف می‌توانیم سه فرضیه برداشت کنیم:

۱. ناخودآگاه زیست‌شناختی نیست اما چیزی است که دلالت می‌کند.<sup>۱۸</sup>
۲. ناخودآگاه، تأثیر روی سوژه توسط نظم نمادین فرافردی است.
۳. ناخودآگاه ساختاری شبیه به زبان دارد.

فنیک<sup>۱۹</sup> می‌گوید ناخودآگاه لاکانی نه‌تنها ساختاری شبیه زبان دارد بلکه اساساً خود زبان است، تا آنجا که زبان ناخودآگاه را می‌سازد. این امر ما را درگیر بازاندیشی در مورد زبان می‌سازد. به زعم لاکان، زبان تنها آن چیزی نیست که در گفتار یا نوشتن متنی وجود دارد بلکه هر نوع نظام دلالت‌مندی‌ای است که بر اساس روابط مختلف شکل گرفته است. اینکه ناخودآگاه ساختاری شبیه زبان دارد به تعبیری بیانگر این است که ناخودآگاه به عنوان فرآیند دلالت‌مندی همچون زبان درگیر کدگذاری و کدگشایی و رمزگذاری و رمزگشایی بی‌پایان است.

ناخودآگاه در این نظم نمادین آنجا پدیدار می‌گردد که شکافی بین دال و مدلول به وجود می‌آید، آنجایی که مدلول روی دال‌های شناور می‌لغزد و هیچ‌گاه معنا را روی یکی از آن‌ها تثبیت نمی‌کند. به بیان موجز، ناخودآگاه چیزی است که دلالت می‌کند و [این دلالت] باید رمزگشایی شود.

لاکان در سمینار دهمش، با استفاده از اصطلاح *la linguisterie* واژه نوایی که خود ساخته بود تفاوت خود و زبان‌شناسان را در کاربرد زبان بیان نمود. به زعم وی، زبان‌شناسان بیشتر دل‌مشغول صورت‌بندی زبان و دانش‌اند در حالی که *la linguisterie* به جنبه‌ای از زبان اشاره دارد که همیشه توسط زبان‌شناسان نادیده انگاشته شده است. *La linguisterie* به ناطی از زبان اشاره دارد که در آن زبان دچار وقفه می‌شود و معنا محو می‌گردد. فنیک کار جالبی می‌کند و *la linguisterie* را به «*linguist-ricks*» زخمه زبان‌ها ترجمه می‌کند. عبارتی که واجد نقش شیطن‌آمیز ناخودآگاه در به اشتباه انداختن سوژه و ناروایی که به اندیشه خودآگاه می‌زند. *La linguisterie* به این معناست که ناخودآگاه ساختاری شبیه زبان دارد نه آن زبانی که زبان‌شناسان رسمی از آن یاد می‌کنند. حال اجازه دهید به سومین تعبیر لاکان از ناخودآگاه بازگردیم.

### ناخودآگاه گفتمان دیگری بزرگ است

فروید از ناخودآگاه به تعبیر صحنه دیگر(ی)<sup>۲۰</sup> یاد می‌کرد، ساختی غیر قابل تغییر از میل انسانی. لاکان از ناخودآگاه خیلی ساده به گفتمان دیگری بزرگ<sup>۲۱</sup> یاد می‌کند. تفاوت ظریف اما مهمی بین دیگری بزرگ *Other* و دیگری *other* وجود دارد. دیگری با *o* کوچک همیشه به دیگری تصویری<sup>۲۲</sup> بازمی‌گردد. ما با این دیگری به مثابه یک کل، یک واحد یا

برای بیان میلان راهی جز زبان نداریم که باید آن را از دیگران فرابگیریم. به زعم لاکان بدون زبان هیچ چیزی به عنوان ناخودآگاه وجود ندارد و تنها از طریق زبان است که میل به وجود می‌آید. بنابراین امیال ناخودآگاه تنها در ارتباط با دیگری بزرگ - نظم نمادین پدیدار می‌شوند. نظم نمادینی که گفتمان دیگری بزرگ است تا آنجایی که ما محکومیم که میل خودمان را از طریق زبان یا میل دیگران بیان نماییم. چنان که فنیک می‌نویسد: «ما می‌توانیم بگوییم که ناخودآگاه بر است از میل خارجی».

سوژه روان کاوی - سوژه ناخودآگاه - تنها از طریق دیگران و در ارتباط با دیگران است که به وجود می‌آید. به زعم لاکان، سوژه در ساحت دیگری بزرگ ظاهر می‌شود. مشابه با سوژه دکارتی، سوژه ناخودآگاه نیز با پرسش از هستی‌اش مواجه می‌شود یا اگر دقیق‌تر بخواهیم بیان کنیم پرسش از نهستی‌اش.

به رغم سوژه دکارتی، سوژه ناخودآگاه از قطعیت خودآگاهانه‌اش در مورد من می‌اندیشم پس هستم برخوردار نیست، در واقع سوژه لاکانی ناخودآگاه به صورت ایجابی ناچیز<sup>۲۴</sup> است. فقدان سوژه‌ای که بودنش را گم کرده است. می‌توان سوژه لاکانی را هم‌ارز ناخودآگاه و میل گرفت، سه مفهومی که در نقطه یکسانی از میان تئوری لاکان سر بر می‌آورند. پرسشی که روان کاوی مطرح می‌کند این است: چگونه چیزی می‌تواند ناچیز شود؟ در دهه ۱۹۵۰ لاکان پیشنهاد کرد که سوژه، تأثیر زنجیره دال‌هاست و از طریق فرآیندهای استعاره و مجازی درک می‌شود. او در سمینار ششمش برای استعاره و مجاز دو برابر نهاد بیگانگی و انفکاک قرار داد. این دو برابر نهاد چگونگی درک از خود سوژه در دیگری بزرگ را شرح می‌دهند.

### بیگانگی و انفکاک

بیگانگی نشانگر فرآیندی است که طی آن سوژه توسط دال تعریف و از آن پس توسط آن محدود می‌شود. در دهه ۱۹۵۰ لاکان دو لحظه ظاهر شدن بیگانگی را شرح داد و اذعان کرد که سوژه دو بار از خود بیگانه می‌شود؛ نخست، در «(نه) باز شناخت»<sup>۲۵</sup> خود در تصویر دیگری، درون آینه در کودکی و در دوران نظم آینه‌ای و دوم، زمان پیوستن کودک به نظم نمادین و زبان. به زعم لاکان بیگانگی، پیامد ناگزیر شکل‌گیری خود (ego) و اولین مرحله ضروری سوژه‌شده‌گی است. مطابق با آنچه در فلسفه یا نظریه سیاسی رواج دارد، بیگانگی هم‌ارز از خود بیگانگی است که فرد باید بر آن غلبه کند تا خود واقعی‌اش امکان بروز بیاید در حالی که در نظریه لاکان، بیگانگی امری اجتناب‌ناپذیر است و اتفاقی نیست که از بیرون برای سوژه بیفتد، بلکه سوژه بیگانه، سوژه دال است. سوژه‌ای است که به وسیله نظم نمادین و زبان متعین می‌شود و ذاتاً چاک‌خورده یا دچار انشقاق است. از میانه دهه شصت به این سو لاکان دیگر بحثی درباره لحظات بیگانگی نکرد اما فرآیند واحدی را که نشانگر محدودیت و متعین شدن سوژه توسط دال بود را به طور گسترده‌ای بسط داد. از منظر لاکانی، بیگانگی تقدیر سوژه است (سولر: ۴۹، ۱۹۹۵).

ما گریزی از زبان نداریم و زبان موقعیت ما را درون نظم نمادین حک می‌کند. موفقیت تازه لاکان در سمینار ششمش آفریدن واژه انفکاک بود. انفکاک همبسته میل است و فرآیندی را نشان می‌دهد که در آن کودک در حالی که هنوز سوژه زبان و نظم نمادین نیست، خود را از مادر - دیگری<sup>۲۶</sup> باز می‌شناسد. انفکاک در حوزه میل اتفاق می‌افتد و بودن ویژه‌ای را از سوژه می‌طلبد. بودن ویژه‌ای که سوژه را از زنجیره دلالت نمادین منفک می‌کند. انفکاک، به علاوه شامل یک خواست دانستن آنچه خارج از ساختار، زبان و دیگری نیز هست، هرچند دیگری در انفکاک همان دیگری بیگانگی نیست. ما پیش‌تر اشاره کردیم که دیگری در بیگانگی متشکل از زنجیره دال‌هاست، در حالی که دیگری در انفکاک



خودهای یک‌پارچه<sup>۲۷</sup> مرآوده داریم، آن‌ها انعکاسی از خود ما هستند که به ما احساس بودن می‌دهند. دیگری کوچک همان دیگری‌ای است که در نظم آینه‌ای، کودک او را به مثابه عامل ارضای میلش فرض می‌کند و در پاره‌ای مواقع کودک خود را تنها ابژه میل دیگری می‌پندارد. اما دیگری بزرگ، آن دیگری مطلق است که به هیچ وجه امکان همگون کردنش با ذهنیتمان را نمی‌دهد. دیگری بزرگ، نظم نمادین است. همان زبان خارجی است که ما در آن به دنیا آمده‌ایم و اگر بخواهیم امیالمان را به روشنی بیان کنیم باید آن را فرابگیریم. به علاوه [دگری بزرگ] گفتمان و امیال دیگران پیرامون ماست که ما مدام در حال نهادینه کردن و درونه‌سازی‌شان به مثابه امیال خودمان هستیم. درسی که روان کاوی به ما می‌دهد این است که امیال ما همیشه به طرز تفکیک‌ناپذیری آمیخته به امیال دیگران است. در اوان کودکی، این میل دیگری، میل پدر و مادر است. آن‌ها امیال و آرزوهایشان برای داشتن زندگی پرثمر و موفق برای کودکشان را در وی نهادینه می‌کنند اما آن‌ها تنها به این رضایت نمی‌دهند بلکه در سرمایه‌گذاری‌ای که انجام می‌دهند خواهان تحقق تمام رؤیاهای شکست‌خورده و ناکامی‌هایشان توسط کودکشانند. این آرزوها و امیال ناخودآگاه دیگران از راه زبان - گفتمان دیگری - به ما منتقل می‌شود.

بنابراین امیال از طریق زبان شکل گرفته و قالب‌بندی می‌شوند. ما نیز

بیش از هر چیز فقدان دیگری است. ما در آنچه در پی می‌آید بیشتر با منظور لاکان آشنا می‌شویم اما پیش‌تر اجازه دهید منظورمان را از میل روشن نماییم.

لاکان بسیار حساس بود که بین میل<sup>۳۷</sup> و نیاز<sup>۳۸</sup> تمایز قائل شود. نیاز چیزی شبیه گرسنگی یا تشنگی است که می‌تواند برطرف شود در حالی که میل به مسائلی پیرامون نیازهای بنیادی انسانی برمی‌گردد که برطرف نمی‌شوند. میل در نظریه لاکان بسیار ژرف‌تر و انتزاعی‌تر از مفاهیمی مانند لیبیدو یا آرزو در نظریه فروید است. لاکان در سمینار ششم، میل را توضیح داد او به پیروی از اسپینوزا، میل را جوهر انسان نامید. (۲۷۵: ۱۹۷۳-۱۹۷۴)

میل در مرکز هستی ما قرار دارد و به معنای دقیق کلمه در ارتباط با فقدان تعریف می‌شود.

در حقیقت میل و فقدان به طرز تفکیک‌ناشدنی به هم گره خورده‌اند. به زعم لاکان، میل پسماندهٔ منتج از تفریق نیاز از تقاضا<sup>۳۹</sup> است.

«بنابراین، میل نه اشتیاق به ارضاء است، نه تقاضای عیش (عیش + عشق)<sup>۴۰</sup> بلکه ذاتاً چیزی متفاوتی است که از تفریق اولی از دومی پدیدار می‌شود، پدیداری حاصل از شقاق آن دو.» (۲۸۷: ۱۹۵۸-۱۹۷۷)

میل و ناخودآگاه از طریق تشخیص فقدان بنیادی پدیدار می‌شوند: غیاب فالوس. بنابراین میل، نمایانگر چیزی است که فقدان در سوژه و دیگری بزرگ - نظم نمادین، فقدان بنیادی محسوب می‌شود. از طریق این دیگری بزرگ است که سوژه جایگاهش را در درون نظم نمادین، جامعه و قانون تثبیت می‌کند. دیگری بزرگ حاکمیت نمادین خود را روی سوژه اعمال می‌کند و از میان میل این دیگری بزرگ است که میل سوژه پدیدار می‌شود.

«در تلاش کودک برای به چنگ آوردن، آنچه باقی می‌ماند ضرورتاً در میل دیگری بزرگ ناخواناست - آنچه لاکان آن را  $x$ ، متغیر یا نادانسته می‌نامد - میل کودک پدیدار می‌شود، میل دیگری بزرگ کارکردی به مثابه علت میل کودک دارد.»

نخستین تجربه‌های کودک واجد نیاز مطلق وی به مادر - دیگری (m)) other اند که تغذیه مراقبت و رتق و فتق امور وی را بر عهده دارد. کودک در فانتزی کودکانه خویش می‌پندارد که مادر نه تنها برآورده‌کننده نیازهای وی و امیالش است بلکه چون در مرکز توجه مادر است، می‌پندارد که ایزه میل مادر نیز هست. به تدریج اما کودک متوجه می‌شود که آن اندازه که وی به مادر وابسته است مادر به وی وابسته نیست و مهم‌تر اینکه بخش مهمی از میل مادر معطوف به جایی دیگر است. لاکان معتقد است کودک به هنگام مواجه شدن با این خلأ، یک سری پرسش برای خودش مطرح می‌کند؛ او از من چه می‌خواهد؟ من برای او چی هستم؟ او به چی میل دارد؟ کودک به اجبار متوجه می‌شود که نه تنها او سوژه‌ای چاک‌خورده و شقاق یافته است بلکه این مادر - دیگری است که سوژه میل‌ورز است و به چیزی میل می‌ورزد که وی فاقد آن است. این شقاق، هیچ گاه پر نخواهد شد و کودک هیچ گاه به آن خشنودی اولیه از یگانگی با مادر دست نخواهد یافت و تقاضای عیش کودک همیشه در پیرامون ایزه‌های مختلف به امید ارضاء دور خواهد زد. به زعم لاکان این تقاضای ممتد پیرامون ایزه‌ها، شکل‌دهنده مفهوم میل‌اند. علاوه بر سوژه دیگری نیز دچار فقدان است و همیشه چیزی در میل دیگری بزرگ برای سوژه است نیافتنی می‌ماند. آنچه لاکان از آن به عنوان انفکاک یاد می‌کند این مواجه با فقدان.

انفکاک به علاوه، واجد تلاقی و همپوشانی دو فقدان است. فقدان در سوژه و فقدان در دیگری بزرگ. بر همکنش میان این دو فقدان است که سرشت سوژه را تعیین می‌نماید. بنابراین، انفکاک دقیقاً در نقطه‌ای رخ می‌دهد که سوژه در آن در حال شکل دادن به این پرسش است که:

من در میل دیگری چه هستم؟ و می‌تواند بین خود و میل دیگری بزرگ تمایز نهد. با اینکه میل دیگری بزرگ همیشه از سوژه نخطی کرده و سوژه را هایش می‌کند، با این وجود همیشه پسماندی هست که سوژه به آن می‌آویزد و بودن خویش را تاب آورد، همچون بودن در میل یا سوژهٔ مایل<sup>۴۱</sup>. (فینک ۱۹۵: ۶۱) این پسماند، ایزهٔ کوچک  $a$ ، ایزهٔ - عامل میل است.

### سوژه لاکانی

با توجه به آنچه پیش‌تر گفته شد، سوژهٔ لاکانی از طریق دو حرکت تثبیت می‌شود. نخست، مطابقت با فرآیند بیگانگی از طریق زبان و دوم انفکاک میل. البته لاکان هیچ گاه به طور دقیق نوشت که سوژه ظاهر می‌شود چراکه به معنای دقیق کلمه ظهوری در کار نیست. سوژه در روان‌کاوی لاکانی استمرار یا تداوم ندارد. لاکان همیشه از سوژه یا رسیده یا تازه‌رسیده نام می‌برد؛ همیشه، یا خیلی زوده یا خیلی دیر. هیچ زمان خاصی نیست که بتوان ادعا نمود سوژه در آن نقطه به حالتی تغییرناپذیر یا کلی منسجم رسیده است، بلکه همیشه همچون جسمی شناور در فرآیند سوژه شدن - بیگانگی و انفکاک - در حرکت است.

پل وره<sup>۴۲</sup> نتیجه می‌گیرد:

سوژه هنگامی که با خلأ میل دیگری بزرگ روبه‌رو می‌شود سعی می‌کند این میل را به بیان درآورد و خود را با جریان دال‌ها در زمینه دیگری بزرگ، تثبیت نماید در حالی که هیچ گاه موفق نمی‌شود که شکاف ایجادشده بین خود و دیگری بزرگ را پر نماید. از این رو حرکت دال به دال ادامه می‌یابد و از این طریق سوژه به طور متناوب ظاهر و پنهان می‌شود. (۱۶۸: ۱۹۹۸)

لحظه تعیین‌کننده در اینجا این است که سوژه جایگاه خود را میان نظم نمادین، ثابت فرض می‌کند و بر این مبنا عمل می‌کند اما سوژه تنها با ساختار متعین نمی‌شود و برای سوژه شدن شخص باید جایگاهی در میان رابطه با میل دیگری بزرگ بیابد.

کودک باید خودش را از میل دیگری بزرگ متمایز نماید. بسته به انتخاب چگونگی این تمایز است که امکان تغییر در عین محدودیت گریزناپذیر نظم نمادین به وجود می‌آید. کما از این انتخاب به عنوان آینده پیشین<sup>۴۳</sup> نام می‌برد، آیندهٔ گذشته. سوژه انتخابی خواهد نمود که آینده او را رقم می‌زند اما به طور متناقضی این انتخاب او استوار است به ناحتیبت ناخودآگاه و میل. سوژه بین سوژه بودن<sup>۴۴</sup> و حوزهٔ دیگری بزرگ در نوسان است، در یک تردید و زوال ممتد و هیچ گاه به مشکلی ذاتی‌ای ظاهر نمی‌شود. اما اگر سوژه نه استمراری دارد نه مشمولیتی و تأثیری از زبان یا گفتمان هم نیست، پس چیست؟ چه چیزی در پیرامون زبان و نظم نمادین وجود دارد که می‌تواند سوژه‌ای بیشتر از سوژهٔ دال بسازد؟ پاسخ به این پرسش بنیادی در فهم روان‌کاوانهٔ سابق<sup>۴۵</sup> نهفته است. سوژه‌ای منفک از سابق وجود ندارد.

### سابق

فروید نظریه‌اش درباره سابق را در طول دوران کاری‌اش چندین بار مورد بازنگری قرار داد. سابق، یا غریزه آن گونه که در ترجمه‌های انگلیسی به کار می‌رود؛ مفهومی است که در مرز بین امر تنائی و ذهنی قرار دارد. سابق حاوی کمیتی از انرژی و بازنمود فیزیکی آن است. جین لاپلان<sup>۴۶</sup> و سرژ لاکلایر<sup>۴۷</sup> سابق فرویدی را این گونه تعریف می‌کنند:

«نیروی ثابتی از طبیعت زیست‌شناختی که از منابع ارگانیک سرچشمه می‌گیرد و جهت‌گیری خاصی در ارضاء را پی می‌گیرد تا تنش عصبی ایجادشده در ناحیه‌ای که خود سرچشمه این نیروی ثابت بوده است را رفع نماید» (۱۴۰: [۱۹۶۵|۱۹۷۲])

مطابق نظریه فروید، سایق چهار عنصر دارد؛ فشار سایق، پایان سایق، ایژه سایق و منبع سایق. (۱۱۸: ۱۹۱۵) (۱۹۸۴) منظور از فشار سایق، مقدار نیروی یا اندازه تقاضایی است که سایق آن را باز می‌نماید. اعمال فشار خصوصیت مشترک تمامی سایق‌هاست و جوهر سایق را باز می‌نماید. پایان سایق قصد آن را برای ارضایش نشان می‌دهد و این ارضاء با رفع عامل تحریک ایجاد می‌شود. ایژه سایق، همان چیزی است که سایق خود را به آن منعّم می‌کند تا به پایان خود نایل شود، فروید از انضمام ویژه سایق و ایژه‌اش با اصطلاح تثبیت<sup>۳۹</sup> نام می‌برد. سرانجام منبع سایق، که فرآیندی تنائی است که در یک عضو یا بخشی از بدن اتفاق می‌افتد و تحریک ناشی از آن توسط یک غریزه (مکیدن، عمل دفع و خوردن و...) در زندگی ذهنی بازنمایی می‌شود.

به طور مختصر، سایق، چیزی است که از حیات تنائی نشئت می‌گیرد و بیانی را می‌کاود که در حیات روانی بازنمایی شود. فروید عمدتاً دل‌مشغول جهت‌گیری سایق و چگونگی جهد آن برای ارضاء بود. ما در اینجا قصد نداریم نظریات گوناگون فروید درباره سایق را با جزئیات مورد بررسی قرار دهیم اما باید این نکته حیاتی را فراموش نکنیم که باید بین سایق و غریزه تفاوت قائل شویم. غریزه نیازی را نشان می‌دهد که می‌تواند ارضاء گردد، مثالی که فروید همیشه معمولاً ارائه می‌کند همان است که ما در بالا به آن اشاره کردیم. گرسنگی و تشنگی. این نیازها مایه تحریک یکی از اعضای بدن را فراهم می‌کنند که می‌تواند برطرف یا رفع گردد. از آن طرف، سایق نمی‌تواند ارضاء شود و با استمرار فشاری که بر خودآگاه اعمال می‌کند مشخص می‌شود.

مثال فرویدی سایق، لیبیدو - انرژی جنسی - است که به علاوه به آرزو<sup>۴۰</sup> یا مثل ترجمه شده است. مطابق آنچه لاپلاش و لاکلایر می‌گویند بازتولید سایق در ساحت نیاز است که تفاوت میان میل و نیاز را نشان می‌دهد؛ «سایق به ساحت نیاز یک کمیت شهوت‌زا منتقل می‌کند؛ و این گونه لیبیدو بدل نیاز می‌شود» (۱۴۰: ۱۹۶۵) (۱۹۷۲) لیبیدو یک نیروی فرعی بنیادی هستی بشر محسوب می‌شود؛ و این امیال ناخودآگاه است که تمامی قواعد اندیشه بشری و روابط اجتماعی را سازمان می‌دهد. فروید در کل دوران کاری‌اش بر تفکر دوگانه‌گرایی<sup>۴۱</sup> در مورد سایق ماند و در پروژه‌های برای روان‌شناسی علمی. (۱۸۹۵) (۱۹۵۴) بین انرژی محدود<sup>۴۲</sup> و نامحدود تمایز قائل شد.

و در سه جستار درباره نظریه جنسی (۱۹۰۵) (۱۹۹۱ d) بین لیبیدو و غرایز - خود<sup>۴۳</sup> یا سایق به منظور صیانت نفس<sup>۴۴</sup> تمایز گذاشت. سرانجام، هنگامی که فروید نظر دستیار آموزشی‌اش را مبنی بر جنسی بودن سایق صیانت نفس در طبیعت را پذیرفت شروع کرد به صورت‌بندی نظریه شاعرانه - اساطیری<sup>۴۵</sup> خود در مورد اروس،<sup>۴۶</sup> اصل لذت و تاناتوس<sup>۴۷</sup> و سایق مرگ در مقاله بسیار مهم خود، فراسوی اصل لذت (۱۹۲۰) (۱۹۸۴ b). شاید برای لاکان، نوشته‌های فروید در باب سایق مهم‌ترین مقالات در روان‌کاوی به شمار می‌آیند که در درک ما از فهم ذهنیت<sup>۴۸</sup>، اهمیت فراوان دارند. لاکان بر تمایزگذاری فرویدی بین سایق و غریزه تأکید کرد و در کارهای اولیه وی هم‌ارزی نزدیکی بین سایق و میل وجود دارد. مهم‌ترین این هم‌ارزی، غیر قابل ارضاء بودن هر دوی آن‌هاست. سایق همیشه در پیرامون ایژه خود (ego) دور می‌زند اما هیچ‌گاه به ارضاء ناشی از دست یافتن به آن نمی‌رسد. بنابراین، هدف سایق اصرار بر تکان‌های مکرر غیر ارادی‌اش پیرامون ایژه است همان‌گونه که هدف میل، میل به میل است. نظریه لاکان در مورد سایق دو تفاوت مهم با نظریه فروید در این باره دارد؛ فروید ادعا داشت که اسکسواتیه روی یک سری از سایق‌های جزئی مستقر می‌شود که فروید آن‌ها را دهانی، مقعدی و فالیک نامید. به زعم فرویدی این سایق‌های جزئی پس از حل عقده ادیپ تحت تسلط اندام‌های تناسلی، سازمان یافته و یکی



می‌شوند. برخلاف فروید، لاکان معتقد است سایق‌ها جزئی‌اند به این معنی که یک سایق یگانه که هماهنگ‌کننده همه سایق‌ها باشد وجود ندارد. افزون بر این، سایق‌های جزئی، بخشی از یک سایق کلی یگانه را بازنمایی نمی‌کنند بلکه صرفاً به شکلی جزئی سکسواتیه را بازتولید می‌کنند. به علاوه لاکان نظریه فروید در مورد سایق را از حیث دیگری بسط می‌دهد. لاکان مهم می‌پنداشت که بر تفکر دوگانه‌گرایی فروید در مورد سایق وفادار بماند تا اینکه آن را به یک نیروی برانگیزاننده واحد فروپیکاهد اما نظر فروید در مورد شکافتن سایق به دو سایق جزئی اروس و تاناتوس را رد کرد. برای لاکان هر سایقی در طبیعت سایق جنسی است و به همین ترتیب هر سایقی مرگ است. برای لاکان سایق مرگ، سایق بنیادی است و همبستگی فزاینده‌ای با امر واقع<sup>۴۹</sup> و شعف<sup>۵۰</sup> دارد. از سمینار ششم به این سو لاکان سعی نمود سایق و شعف را در برابر میل و قطعه کوچکی از واقعیت - از شعف - که سوژه به آن دسترسی دارد، دشوارند به منظور کمک به درک بهتر شما از این ایده‌ها، اجازه دهید که نگاهی بیندازیم به مفهوم سوژه در ارتباط با میل دیگری بزرگ در اندیشه لاکان از طریق خوانش وی از نمایشنامه هملت اثر ویلیام شکسپیر.

### هملت و تراژدی میل

همراه با ادیپ شهریار<sup>۵۱</sup> سوفوکلس<sup>۵۲</sup>، هملت به مرجع بنیادی مطالعات روان‌کاوانه ادبی تبدیل شده است. فروید در تفسیر رؤیا، نخستین نقد ادبی روان‌کاوانه را بنیاد نهاد. هنگامی که بین دو نمایشنامه، در نمایش سرکوب حیات عاطفی بشری توسط پیشرفت مادی، تمایز می‌گذارد:

«در ادیپ خیال آرزومندانه کودکی که اساس آن افسانه ادیپ است عیان



می‌شود و در روئایی تحقق می‌یابد. در هامنت این 'رزوا' فروخورده این سر کوفته باقی می‌ماند و - درست مثل روان نژندی - ما به وجود آن تنها از طریق پیامدهای بازدارنده‌اش پی می‌بریم. طرفه اینکه تأثیر عمده‌ای که این تراژدی مدرن‌تر به بار می‌آورد از قضا با این واقعیت سازگار است که مرده یکسره در تاریکی باقی می‌مانند. درست مثل شخصیت قهرمان این تراژدی (۷ - ۳۶۶: ۱۹۰۰) a (Freud ۱۹۹۱)

برای فروید و بعدتر برای ارنست جونز<sup>۳</sup> (۱۹۴۹)، تغل هملت در عمل کردن و گرفتن انتقام قتل پدرش توسط عمویش به گونه‌ای نشانگر میل ادیبی وی به مادرش تأویل شد. به زعم آن‌ها، با کشنه شدن پدر هملت و در پی آن، ازدواج مادرش، عموی هملت به نوعی رویای ناخودآگاه وی را تحقق بخشیده بود، بنابراین هملت در کشتن عمویش ناتوان بود. به زعم این دو، برای لاکان، نمایشنامه هملت نه باز نمودی از میل ادیبی سرکوب‌شده هملت، بلکه مهم‌تر از آن درامی درباره سوژه‌شده‌گی و میل است. (۱۹۸۲) هملت تراژدی میل است؛ تراژدی مردی که ساحل میلش را کم کرده است از آن جهت که میل وی چنان به میل دیگری بزرگ به هم آمیخته است که نمی‌توان مرزی مین آن‌ها قائل شد. چنان که الیزابت رایت<sup>۴</sup> می‌نویسد: «لاکان از هملت به مثابه تمثیلی استفاده می‌کند تا همزمان هم میل قفل شده را نشان دهد هم عمل سوگواری را که قفل آن را باز می‌کند.» (۷۷: ۱۹۹۹) فروید در ماتم و ماخولیا (۱۹۱۷) نشان می‌دهد که عمل سوگواری واجد کردن تدریجی لیبیدو از ایژه عشقی وفات یافته است. این فرایند کاملاً به آرامی صورت می‌گیرد و در این فاصله زندگی شخصی که ایژه عشقی‌اش را از دست داده از نظر فیزیکی کاملاً مختل شده است. (۲۵۳: ۱۹۱۷) d (۱۹۸۴) و مثل سوژه روی ایژه از دست رفته ثابت باقی می‌ماند. یکی از نتایج عمل سوگواری این است که به سوژه کمک نماید تا مسیر میلش را به سمتی دیگر تغییر دهد. به زعم لاکان، هملت نتوانست عمل سوگواری برای مرگ پدرش را به تمامی انجام دهد چراکه بلافاصله مادر وی با عمویش ازدواج کرد و پدر نمادین وی تغییر یافت. بنابراین، پیش از آنکه هملت بتواند میلش را از پدر مرده‌اش باز پس

گیرد و به مسیر دیگری هدایت نماید، مادر ایژه گمشده را با ایژه نو جایجا نمود. اما چنان که در فصل پیش (مربوط به کتاب) دیدیم ایژه گمشده اصلی فالوس است و در این ارتباط لاکان معتقد است، هملت نمی‌تواند برای فالوس سوگواری کند که حامل میل اوست. در این موقعیت فروید معتقد است که ناتوانی در سوگواری منجر به ماخولیا می‌شود. «تفاوت

### پی‌نوشت:

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از فصل چهارم کتاب زیر  
Homer, sean. Jacques Lacan. 2005, Critical thinkers. Routledge
2. alienation
3. seperation
4. desire
5. drive

۶. برای مطالعه بیشتر در مورد مفهوم دیگری بزرگ و امر واقع می‌توانید تک به: اوتز، دین. فرهنگ روان‌کاوی لاکان، ۱۳۸۵، مهدی یارسا، مهدی رفیع، تهران: نگاه نو، برای آشنایی مختصر سطور زیر کفایت می‌کند که از منبع زیر برداشته شده است: پایان‌نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد دانشگاه تهران در رشته سینما با عنوان نگاه خیره مخاطب و نقد روان‌کاوی فیلم، معصومه گنجه‌ای، اسفندماه ۱۳۸۶، پردیس هنرهای زیبا

### دیگری بزرگ

اگر برابر دیگری کوچک [نماینده‌ای از نظم و قانون (زبان) خارج از وجود ماست که در سوژه کنش‌یافته، مستقر و امری درونی می‌شود. این دیگری بزرگ چندجانبه توسط متفکران در نگاهی نمادین شده که پیوسته از پیش به من خیره است. در نتیجه، دیگری مرا زیر نظر دارد و با کنترل من از درون، هویت مرا می‌سازد. من از این نگاه خلاصی ندارم چراکه بنیان هویت من است؛ نگاه خیره دیگری که به من هویت بخشیده، امیال من را شکل داده و میل من همیشه در موازات میل او قرار

دارد و به زعم لاکان (هومر ۲۰۰۵: ۱۷ - ۳۳)، میل من همواره میل دیگری است، «نگاه خیره است که به صورت ازلی از جهان به سوی سوژه زل می‌زند و او را در مکان و زمان و میل، قرار می‌دهد» (اورلیان ۱۳۸۴: ۱۱۴). نگاه خیره در مراحل نخستین تکوین و تثبیت رانش‌ها متضمن حضور دیگری بزرگ بوده، نهی فرمان‌قدرتمند و گسترده‌ای را نمادین می‌کند که کودک را از لذت‌جویی بازداشته، به رشد و بلوغ در سامان واقعیت‌ها ملزم می‌گرداند.

از طرفی لاکان تعاریف پیچیده از دیگری بزرگ را با جای دادن آن در فرایند هویت‌یابی، سیر ساخته شدن روان و سوژه‌کنش‌یافته تکمیل کرد. بنابراین دیگری بزرگ - ساخت قوانین و مقررات - در ناخودآگاه فرد جایگاه دارد. اما از آنجا که هیچ نظامی کامل نیست و بی‌بسته چیزی هست که تابعیت قانون را نپذیرد، آن طور که لاکان نشان می‌دهد، دیگری بزرگ نمادین نیز دچار انشقاقی ماهوی است و بخشی از روان هست که بی‌بسته از قانون دیگری بزرگ سرپیچی کرده، از سلطه آن می‌گریزد (همان). به این معنی که نگاه خیره دیگری بزرگ تنها نگاه خیره دیگری بزرگ نمادین و بکارچه نیست، بلکه در عین حال نگاه خیره نقص و فقدان آن است لاکان این شکاف را ناشی از امر واقع می‌داند که به زعم او همان نقص و خلا ماهوی هویت در تمام سوژه‌های متکلم است که به نقص و خلا ماهوی امر نمادین بازمی‌گردد. در نگاه دیگری بزرگ که از سمت ایژه می‌آید، مجموعه قوانین نظام زبان و در عین حال انشقاق و فقدان آن به من خودآگاه چشم می‌دوزد؛ سامان نمادین دچار نقصان است، فرایند بازنمایی تمام و کامل نیست، پیوسته چیزی در این فرایند از دست می‌رود و باز دسترس به دور می‌ماند، چیزی که در امر واقع جای دارد. در نتیجه، این نگاه، اطمینان من به مثابه سوژه برخوردار از هویت (اجتماعی و سوژه‌کتیو) را متزلزل



متوقف کرده و سوژه را در زمان منجمد می‌نماید. لاکان نارسسیسم را فرآیندی مربوط به نظم تصویری (فصل ۱ کتاب) و رابطه دوسویه مادر - کودک می‌داند. لاکان معتقد است که وضعیت دشوار برای هملت این است که چگونه هم خود را از خواست مادر جدا کند و هم به میلش تحقق ببخشد.

بنابراین لاکان، تردید بدنام هملت در گرفتن انتقام قتل پدر را تجلی میل دیگری بزرگ می‌داند. به طور ساده هملت نمی‌تواند بین میل خود و میل دیگری بزرگ دست به انتخاب بزند. این مسئله بسیار مهمی است که فراموش نکنیم آنچه مانع هملت از عمل کردن می‌شود نه میل آدیپی (او به مادرش - به زعم فروید - بلکه تثبیت شدن وی در میل مادرش است. به بیانی ساده، هملت نمی‌تواند تفاوتی میان میل خودش و میل مادرش بگذارد. هملت میلش را دچار اعوجاج و واپسش کرده است. هملت میلش را نه نهادی در ارتباط با دیگری بزرگ بلکه خود دیگری بزرگ می‌بیند. این گم‌گشتگی را از خلال رابطه هملت با اوفلیا هم می‌توان دید. لاکان اوفلیا را ابژه میل می‌خواند - ابژه کوچک a یا ابژه که ابژه میل هملت است. در ابتدای نمایشنامه، هملت با حالت قهر از اوفلیا جدا می‌شود و در ادامه رابطه تخیلی سوژه و ابژه را زایل می‌کند. با زایل شدن مرزهای سوژه و ابژه، هملت از بازشناسی ذهنیت (سوژتکتیویته) خود ناتوان می‌شود. کل وجود او با نفی کردن ابژه میل زایل می‌شود و در تناقضی تلخ به دام میل دیگری بزرگ می‌افتد. اوفلیا تنها یک بار دیگر می‌تواند ابژه میل هملت شود و آن هنگامی است که می‌میرد، یعنی زمانی که دوباره دست نیافتنی می‌شود. برای لاکان، تراژدی هملت، تراژدی سوژه‌های است که در زمان دیگری بزرگ به تعویق می‌افتد. هملت همیشه در عمل کردن یا بسیار عجله می‌کند (چنان که در قتل پولونیوس) یا خیلی دیر می‌کند (ناتوانی او در کشتن کلادپوس در کلیسا یا تشخیص ابژه میلش) و این خصلت او تا زمان نهایی و آخرین صحنه نمایشنامه، وی را همراهی می‌کند. در صحنه نهایی و به هنگامی که هملت زخمی مهلک برداشته است تنها در این زمان است که او موقعیتش را به عنوان سوژه، مسلم فرض می‌کند.

مهم ماتم و ماخولیا در این است که در ماتم این جهان است که بوج و تهی است (از منظر فرد سوگوار) در حالی که در ماخولیا، خود است که تهی می‌شود. در ماخولیا عمل سوگواری به طور خود شیفته گرایانه‌ای به سمت خود (ego) شخص سوگوار تغییر جهت می‌دهد و سوژه خود خود را ابژه از دست رفته تعریف می‌کند. بنابراین ماخولیا، فرآیند طبیعی سوگواری را

می‌کند چون نقض هویت را به رخ می‌کشد. در عین حال مرا از هویتی برخوردار می‌کند که واجد نقض است. این نگاه اجتناب‌ناپذیر، پیوسته هویت مرا به آغوشش می‌کشد و آن را از نو می‌سازد به همین خاطر نگاه خیره دیگری بزرگ، برای من پیوسته موجد اضطراب و وحشت است (هومر ۲۰۰۵: ۴۲ - ۴۹).

### امر واقع

واقعیت در جهت مقابل امر واقع است، زیرا امر واقع، دارای ساختمانی است که آن را در جهت متضاد با ساخت نمادین (نشانه و زبان) قرار می‌دهد. در حالی که واقعیت ساخته و پرداخته این ساخت به شمار می‌رود. امر واقع در جهت متضاد با واقعیت، مقوله‌ای است توضیح‌ناپذیر و تغییرناپذیر. آنچه همیشه از احاطه و درک ما فراتر می‌رود. آنچه فقط گاه‌گاهی در رویاها و بیماری‌های روانی و گاه خطاهای زبان حضورش را اعلام می‌کند. ظهور حیت واقع حالتی متناوب دارد، بدین معنی که هر بار به طور غیرمنتظره آشکار می‌گردد. به این صورت، فرد هر بار غافلگیر می‌شود و هرگونه وسیله دفاعی را در دفع آن از دست می‌دهد.

امر واقع، نه تنها فرد را در حالتی از مات‌زدگی نگه می‌دارد بلکه موجب وحشتی عظیم در او می‌گردد. امر واقع، قلمرویی است بیگانه با ساخت نمادین. وحشت آدمی در مقابل آن ناشی از همین بیگانگی عمیق است. حیت واقع، شامل آن بخش از وجود آدمی است که قابل تبدیل به نظام رمز و اشاره زبان نیست. به همین خاطر نگاه امر واقع، نگاه ترسناک خالی از میل و آرزوست؛ میل و آرزو، فرآورده‌های سامان نمادین‌اند.

- |   |                         |
|---|-------------------------|
| 7. Rene descartes                               | 30. Love                |
| 8. Meditation                                   | 31. Desiring subject    |
| 9. Slavoj zizek                                 | 32. Object Petit a      |
| 10. Interpretation of dream                     | 33. Paul vorhaeghe      |
| 11. The psychopathology of every day life       | 34. Future - anterior   |
| 12. Jokes and their relation to the unconscious | 35. Subject - to - be   |
| 13. Impediment                                  | 36. drive               |
| 14. Failure                                     | 37. Jean Laplanch       |
| 15. splitting                                   | 38. Serge Ladaire       |
| 16. World - presentation                        | 39. Fixation            |
| 17. Thing - presentation                        | 40. Wish                |
| 18. Signifies                                   | 41. dualistic           |
| 19. Fink  | 42. Bound and unbound   |
| 20. (an) other scene                            | 43. Ego - instincts     |
| 21. Discourse of the other                      | 44. Self - preservation |
| 22. Imaginary others                            | 45. mythopoeitic        |
| 23. Coherent egos                               | 46. eros                |
| 24. No - thing                                  | 47. thanatos            |
| 25. Miss - recognition                          | 48. Subjectivity        |
| 26. (m)other                                    | 49. The real            |
| 27. desire                                      | 50. Jouissance          |
| 28. need  | 51. Oedipus rex         |
| 29. demand                                      | 52. Sophocles           |
|   | 53. Ernest jones        |
|   | 54. Elizabeth Wright    |